



مبانی برنامه‌ریزی پیشرفت و عدالت

دکتر وحید پورشهابی

مهر ۱۴۰۰



۱- مقدمه

یکی از پرسش‌های مهم سیاست‌گذاران عرصه اقتصاد در شرایط جهانی شدن و افزایش فقر ناشی از این پدیده آن است که آیا دولت‌ها باید ابتدا و پیش از هر چیز در برنامه‌های توسعه‌ای خود به دنبال رشد اقتصادی باشند تا به طور طبیعی و از طریق اثر سرریز و رخنه به پایین منافع رشد فقر کاهش یابد، یا اینکه باید فقر و مسائل توزیعی را به طور مجزا و منفک از رشد نگریست و برنامه‌های خاصی برای فقرزدایی تدوین کرد؟ یا اینکه ممکن است راه‌سومی ارائه شود و آن این است که رشد، شرط لازم برای کاهش فقر است، نه شرط کافی؛ و برای کاهش اطمینان بخش فقر، راهبرد رشد موافق را می‌بایست اعمال شود.

درباره چستی رابطه بین رشد اقتصادی و درآمد فقرا، متخصصین توسعه دهه‌ها است که در مورد اهمیت نسبی رشد اقتصادی کل، سیاست‌های اقتصادی، سیاست‌های اجتماعی و برنامه‌های کمک برای تاثیرگذاری بر درآمد فقرا بحث می‌کنند. یک نگرش که به طور وسیعی جا افتاده، این بوده است که رشد اقتصادی آن طوری که به اعضای غیر فقیر جامعه سود می‌رساند، به فقرا به آن نسبت منفعتی نمی‌رساند. حداقل تا حدی این تصور مبتنی بر فرضیه‌ای است که توسط سایمون کوزنتس^۱ (۱۹۵۵) طراحی شده است. بدین ترتیب که «توزیع درآمد در مراحل اولیه رشد بدتر می‌شود و فقط بعدها که درآمد افزایش می‌یابد، نابرابری و فقر بهتر می‌شود».

پاسخ به این پرسش که کدام یک از راه‌های سه‌گانه فوق می‌تواند جواب مشکل باشد، متضمن بررسی و تحقیق درباره ارتباط متقابل بین رشد اقتصادی، توزیع و فقر است. بررسی تحقیقات پیشین نشان می‌دهد که اولاً بین رشد سریع اقتصادی و افزایش نابرابری، هیچ ارتباط سیستماتیک (نظام‌مند) وجود ندارد (مشاهده نشده است)؛ به عبارت دیگر، سه حالت مشاهده شده است:

- ۱) رشد سریع همراه با افزایش نابرابری؛
- ۲) رشد سریع همراه با کاهش نابرابری؛
- ۳) رشد سریع همراه با ثبات نابرابری.

^۱ Simon Kuznets

ثانیاً، رشد اقتصادی فقر را کاهش می‌دهد اگر نابرابری کاهش یابد یا بدتر نشود. بنابراین، رشد یکی از اجزای کاهنده فقر است و جزء دیگر، کاهش نابرابری یا عدم تغییر آن است.

همچنین، با استفاده از مطالعات جدید اثبات می‌شود: اولاً، تاثیر رشد اقتصادی بر درآمد فقرا بستگی زیادی به کیفیت سیاست‌های دولت و محیط نهادهای اقتصادی دارد. به عبارت دیگر، راهبردهای مشخص رشد و سیاست‌های خاصی وجود دارند که همزمان نرخ‌های رشد بالا و مداوم، توزیع برابر و کاهش سریع فقر مطلق را به ارمغان می‌آورند. ثانیاً، مشاهدات و نظریه‌های علمی در مورد سیاست‌ها و نهاد‌های مناسب با رشد عادلانه، راهبرد مکتب اقتصادی اسلام را تایید می‌کند. با توجه به مطالب فوق، فرضیه دال و کرای رد می‌شود. آنها مدعی هستند: «درآمد فقرا به طور یک به یک همراه با رشد کل افزایش می‌یابد». یعنی منافع متناسب رشد که فقرا به دست می‌آورند با غیر فقرا یکسان است و برای فقرا رشد صرف نظر از ماهیت رشد، خوب است. بنابراین، دولت‌ها اصولاً به تغییر سیاست‌های موافق فقرا و تمرکز بر کاهش فقر نیازی ندارند. برای دستیابی به کاهش سریع فقر، دولت‌ها باید بر حداکثر کردن رشد اقتصادی تاکید کنند؛ در همان حال که به ثبات اقتصاد کلان تداوم می‌بخشند.

دیدگاه برگزیده آن است که: سیاست‌ها و نهادهایی وجود دارند که موجب جهت‌گیری رشد به سمت فقرا شده، نابرابری را کاهش می‌دهند، در عین اینکه رشد متناسبی حاصل خواهد شد. بنابراین، اگر رشد و علل رشد را بشناسیم و بدانیم که علل مستقیم رشد انباشت سرمایه‌های فیزیکی و انسانی و بهره‌وری است و علل غیر مستقیم رشد را هم سیاست‌های دولت و نهادهای عادلانه و کاهش نابرابری و فقر بدانیم، در آن صورت می‌توان به راهبرد رشد عادلانه موافق فقرا آگاهی یافت. در این مرحله، آنچه از اهمیت برخوردار است، نگاه مکتب اقتصادی اسلام به این موضوع است و اینکه علم تجربی اطمینان بخش و منابع نقلی دین اسلام (کتاب و سنت) مؤید و پشتیبان یکدیگر در ارائه راهبرد رشد عادلانه هستند.

به‌طور اجمال، مکتب اقتصادی اسلام در مبحث علل مستقیم رشد ضمن تایید این علل، دیدگاه‌های ویژه‌ای دارد که در جای خودش بررسی می‌شود. اما آنچه که از اهمیت بیشتری برخوردار است و اسلام را از دیگر مکتب‌ها متمایز و

درخشنده تر می‌کند، مبحث علل غیر مستقیم رشد اقتصادی است، زیرا ویژگی شاخص و متمایز اسلام در عدالت است که آن را از طریق مؤمنان، دولت، سیاست‌ها و نهادهایش اجرایی می‌کند.

۲- ضرورت و اهمیت موضوع

اهمیت و ضرورت تاثیر رشد اقتصادی بر درآمد فقرا از چند منظر است:

۱- به طور کلی، دانستن چگونگی رابطه بین رشد، نابرابری و فقر و وابستگی متقابل آنها به یکدیگر با توجه به پیچیدگی این رابطه و تاثیرش بر رفاه اقتصادی، به مثابه هدف نهایی نظام‌های اقتصادی، مسئله‌ای است که تازگی داشته و تحقیقات بسیاری را می‌طلبد. اریک ثوریل در این رابطه می‌نویسد: «موضوعی مهمتر از وابستگی متقابل میان رشد، نابرابری و فقر در اقتصاد توسعه و شاید حتی برای آینده نوع بشر وجود ندارد».

۲- در عصر جهانی شدن، این ادعا که حداکثر کردن رشد به تنهایی برای رفاه اقتصادی و کاهش فقر کافی است، دوباره خودش را به مثابه «یک قانون علمی» در جامعه علمی و جوامع در حال توسعه تحمیل می‌کند. این در حالی است که این ادعا تا مدت‌ها یعنی از اواسط دهه ۱۹۵۰ تا اوایل دهه ۱۹۹۰ در عمل، بدان توجهی نمی‌شد و به راهکارهای کینزی رشد و مداخله دولت برای مهندسی رشد تکیه می‌شد. بنابراین لازم است بار دیگر ادعای فوق در تحقیقی مستقل مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

۳- تا قبل از ۱۹۹۰، یعنی تا قبل از اهمیت یافتن جهانی شدن، بر رابطه نابرابری- رشد تأکید می‌شد. اما بعد از ۱۹۹۰ این رابطه به سوی رابطه فقر- رشد حرکت کرد. این تغییر به خاطر افزایش اهمیت «مسئله کاهش فقر» از ۱۹۹۰ و چالش «رشد همه چیز است» می‌باشد که در گزارش توسعه انسانی UNDP² دیده شده است. «رشد همه چیز است»، تعبیر دیگری از راهبرد حداکثر کردن رشد است و اینکه به سیاست‌های مداخله‌جویانه دولت برای کاهش نابرابری و فقر نیازی نیست.

قبل از ۱۹۹۰ پرسش‌های مطرح اینها بودند: «آیا نابرابری برای رشد خوب است یا بد؟» و «رشد اقتصادی برای نابرابری خوب است یا بد؟». در مقابل، پس از ۱۹۹۰ پرسش‌ها اینها بودند: «رشد اقتصادی برای فقرا خوب است یا بد؟»، «آیا رشد

² United Nations Development Programme برنامه توسعه سازمان ملل متحد

برای کاهش فقر کافی است یا نابرابری هم مهم است؟»، «چرا نرخ های مشابه رشد اقتصادی همراه با نرخ های متفاوت کاهش فقر می باشد؟». بنابراین، بررسی این رابطه و علل تفاوت نرخ کاهش فقر ناشی از رشد یکسان، می طلبد که تحقیقات وسیعی در این مورد انجام شود.

۴- اگر پذیرفتیم که پیوندهای درونی بین رشد، نابرابری و فقر مهم، بلکه بسیار مهم هستند، پرسش مهم تری که به دنبال می آید این است که آیا هیچ راهبرد توسعه‌ای خاص یا سیاست‌های معینی وجود دارد که به طور همزمان سبب نرخ های رشد بالا و مداوم، توزیع عادلانه و کاهش سریع فقر شود؟ در واقع این پرسش از این جهت بروز می کند که ناکارآمدی الگوهای جاری رشد اقتصادی در اکثر کشورها می طلبد تا سیاست های مستقیم بیشتری برای کاهش فقر و نابرابری اعمال شود. از این جهت، اهمیت بحث از راهبردهای رشد موافق فقرا مطرح می شود.

۵- مکتب اقتصادی اسلام چه راهکارهایی برای مشکل فقر اندیشیده است؟ آیا اسلام بر توزیع تاکید دارد یا بر رشد یا بر مبارزه با فقر از طریق سیاست‌های رفاه اجتماعی یا ترکیبی از رشد و توزیع و سیاست‌های اجتماعی؟ اگر فرض کنیم که سیاست های ترکیبی مورد قبول مکتب اقتصادی اسلام باشد، در آن صورت چگونه می توان رشد و عدالت توزیعی را با یکدیگر هماهنگ کرد؟ دیدگاه اقتصاددانان مسلمان در این باره چیست؟ ارزش‌ها و مفاهیمی که در راستای هم جهت کردن رشد و عدالت هستند، کدامند؟ نهادها و سیاست‌های مورد قبول و پذیرش اسلام برای رشد موافق فقرا کدامند؟ اسلام چه ساز و کارهایی برای تحقق رشد عادلانه در نظر گرفته است؟

۶- یکی از مهم‌ترین اهداف مکتب اقتصادی اسلام و نظام اجتماعی- فرهنگی اسلامی و درحال توسعه ایران، فقرزدایی و الحاق طبقات پایین جامعه به طبقات برخوردار از لحاظ سطح زندگی و کرامت انسانی است. کاهش فقر و نابرابری از طریق برخی راهبردهای رشد اقتصادی امکان پذیر می باشد. بنابراین، برای ما به عنوان یک ایرانی مسلمان این پرسش مطرح است که کشور ما در رابطه با موضوع مورد بحث، یعنی ارتباط رشد اقتصادی و درآمد فقرا چه وضعیتی دارد؟ از چه راهبردی استفاده می کند؟ و در مقایسه با برخی کشورهای همسطح از لحاظ شروع فرایند توسعه در کجا قرار دارد؟ چه راهبرد اسلامی رشد موافق فقرا می توان برای ایران اسلامی ارائه داد؟

فصل اول: کلیات و مفاهیم

۱- رشد اقتصادی

طراحی سیاست‌ها و راهبردهای بهتر برای فقرا، درک بهتری از رشد اقتصادی را می‌طلبد. به طور منطقی، اگر سهم درآمد فقرا با رشد افزایش یابد، درآمد مطلق آنها نیز باید افزایش یابد؛ زیرا در آن صورت آنان می‌توانند سهم فزاینده‌ای از یک کل رو به افزایش را دریافت کنند. اما رشد اقتصادی به چه معنا است و تعریفش چیست؟

۱-۱- تعریف رشد اقتصادی

در تعریف رشد اقتصادی می‌توان چنین گفت:

افزایش بلند مدت ظرفیت تولید به منظور افزایش عرضه کل تا بتوان نیازهای جمعیت را تأمین کرد.

از آنجا که افزایش تولید یک کشور مترادف با افزایش درآمد می‌باشد، بنابراین می‌توان رشد اقتصادی را به طور

خلاصه به دو معنای متمایز و مربوط به یکدیگر نیز معنا کرد:

(۱) افزایش درآمد کل؛

(۲) افزایش درآمد سرانه.

هر دو مورد درباره رشد بلند مدت می‌باشد. از آنجا که نرخ رشد جمعیت در جهان غرب تقریباً ثابت یا منفی است،

بنابراین شتاب رشد در آنجا بر حسب تولید کل یعنی GDP محاسبه می‌شود، اما در جهان کمتر توسعه یافته که نرخ رشد

جمعیت مثبت است، شتاب رشد می‌بایست بر حسب GDP سرانه محاسبه شود.

^۳ نظریه مصرف‌کننده یا تئوری درآمد مطلق: در این نظریه، کینز بر اساس یک اصل روانشناسی بیان می‌کند که اشخاص، هنگامی که درآمدها افزایش می‌یابد، به طور متوسط مصرف خود را افزایش می‌دهند؛ ولی نه به اندازه ازدیاد درآمدها. یعنی با افزایش درآمد، نسبت افزایش مصرف از افزایش درآمد کمتر است. به عبارت دیگر، میل متوسط به مصرف، نزولی است. همچنین کینز بر این باور بود که پس‌انداز به اصطلاح، نوعی کالای لوکس است. بنابراین وقتی درآمد افراد اضافه می‌شود، انتظار می‌رود ثروتمندان در مقایسه با فقیران درصد بیشتری از درآمد خود را پس‌انداز کنند و لذا مسئله پایین آمدن میل متوسط به مصرف به صورت محور اصلی نظریه کینز درآمد.

۱-۲- اهمیت رشد اقتصادی

یکی از موارد مورد اتفاق هر سه مکتب اقتصادی اسلام، سرمایه‌داری و مارکسیسم، تأکید بر رشد اقتصادی به عنوان هدف می‌باشد. با این تفاوت که در اسلام افزایش ثروت، هدف متوسط جامعه است؛ ولی مکتب‌های مادی آن را هدف نهایی می‌دانند. هدف نهایی جامعه اسلامی ایفای وظیفه جانشینی خدا و پرورش فضائل انسانی است. به دیگر سخن، افزایش ثروت، ابزار و وسیله‌ای است که در خدمت رفع نیازهای انسان در جریان تکامل و تعالی قرار می‌گیرد.

بنابراین، رشد اقتصادی مطلوب است، زیرا **اولاً**، بهبود آشکاری در وضعیت معاش، آسایش و مصرف شمار زیادی از مردم پدید می‌آورد، به نحوی که در مقایسه با گذشته، مردم از تغذیه، وسایل زندگی، پوشاک، وسایل آموزشی و کالاهای مادی بیشتری برخوردارند؛ **دوماً**، رشد باعث افزایش محدوده انتخاب انسان به ویژه برای زنان و کودکان برای انتخاب شغل، نوع زندگی و پذیرش ارزش‌ها می‌شود؛ **سوماً**، پیشرفت فناوری سبب می‌شود میلیون‌ها نفر از انجام کارهای طاقت فرسای جسمی بی‌نیاز شوند، در وقت انسان‌ها صرفه جویی می‌شود و طبیعت در تسلط نسبی بشر قرار می‌گیرد؛ **چهارماً**، رشد موجب شکوفایی استعدادها و به کارگیری قوه ابتکار و خلاقیت در زمینه علوم مختلف از جمله در سازماندهی روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و تشکیل نهادهای مربوطه شده و سبب حاکمیت قانون همراه با مشارکت عمومی در صحنه‌های سیاسی می‌گردد؛ **پنجماً**، وابستگی متقابل مثبت و فزاینده جهانی، به نحوی که جهان به منزله دهکده کوچکی شده که هر چه در یک نقطه کوچک و دور افتاده اتفاق بیفتد، تمام دنیا از آن مطلع می‌شوند، از رشد اقتصادی بلندمدت ناشی می‌شود؛ **ششماً**، قدرت سیاسی- نظامی کشور رشد یافته در عرصه بین‌المللی افزایش می‌یابد. در قرن بیستم، رشد اقتصادی ایالات متحده، به گونه‌ای رهبری سیاسی جهان به ویژه غرب را بدان ارزانی داشت.

با وجود مطلوبیت رشد اقتصادی، اما این فرایند نیز مانند هر چیز دیگر هزینه‌های مخصوص به خود را دارا می‌باشد. اگر رشد اقتصادی هیچ هزینه‌ای نمی‌داشت، همه به طور کامل خواهان آن بودند. رشد اقتصادی در کشورهای توسعه یافته و

^۴ تولید ناخالص داخلی به مجموع ارزش کالاهای نهایی در یک دوره مشخص (مثلاً یکسال) گفته می‌شود. منظور از کالاهای نهایی، یعنی این کالاها برای تولید کالای دیگری استفاده نمی‌شود. دقت کنید که GDP تولید ناخالص داخلی با GNP تولید ناخالص ملی متفاوت است. در تولید ناخالص ملی درآمد افرادی که خارج از کشور فعالیت دارند و به داخل فرستاده می‌شود نیز لحاظ می‌گردد.

چه در کشورهای کمتر توسعه یافته با انواع دوگانگی‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مواجه شده است، اما کشورهای توسعه یافته به دلیل علمی بودن ساختار تولیدشان و به دلیل ساختار سیاسی و فرهنگی نسبتاً مستقل خود تا حدودی توانستند بر این دوگانگی‌ها فائق آمده همه خرده نظام‌های درون نظام‌های اجتماعی- فرهنگی خود را ارتقای انطباقی دهند و به همین خاطر می‌گوییم توسعه یافته‌اند. متأسفانه کشورهای کمتر توسعه یافته به دلیل سلطه استعمار قدیم و جدید، «رشدی اشتباه» را تجربه کرده‌اند به نحوی که در گزارش توسعه انسانی ۱۹۹۶ آمده است که چنانچه همزمان با اقدام‌های اصلاحی دولت‌ها به کیفیت رشد توجهی نشود، ناگزیر رشدی بدون اشتغال، ناعادلانه، خفقان‌آور، بی‌هویت و ناپایدار پدید می‌آید.

۱-۳- علل رشد اقتصادی

در مباحث آینده روشن خواهد شد که رشد اقتصادی موتور و یک جزء مؤثر کاهش فقر است؛ بنابراین، این پرسش مطرح خواهد شد که موتور رشد اقتصادی چیست؟ به تعبیر دیگر، کلید رشد یا عوامل و تعیین کننده‌های رشد کدامند؟ می‌دانیم رشد، مطلوب و خواستنی است و اگر کشورها راه دستیابی به رشد چشمگیر و بدون هزینه را می‌دانستند، بی‌درنگ آن را می‌پیمودند. اما متأسفانه رشد نیز از مقوله‌هایی است که اقتصاددانان تنها پاسخ پاره‌ای از مسائل آن را دارند. نظریه پردازان رشد اقتصادی از آدام اسمیت که نظریه جامعه رشد را برای همه جوامع ابداع کرد تا روستو^۵ که نظریه مراحل توسعه اقتصادی را برای جوامع در حال توسعه تدوین کرد، تا مدل‌های رشد درونزای رومر و لوکاس که بیانگر نظریه‌های جدید رشد اقتصادی می‌باشند، همه و همه در صدد بیان علل رشد اقتصادی هستند؛ ولی اجماعی درباره آنها هنوز به دست نیامده است.

از مطالعه علل بیان شده در این نظریه‌ها، باید بین علل مستقیم رشد و علل غیر مستقیم آن تمایز قائل شد. وقتی از علل مستقیم رشد سخن گفته می‌شود، منظور تعیین کنندگان درآمدهای سرانه بلندمدت در تابع تولید کل هستند که به تعبیر هال و جونز (۱۹۹۹)، اینها سطوح سرمایه انسانی و فیزیکی و سطح اساسی بهره‌وری می‌باشند. اما هنگامی که درباره علل

⁵ Rostow

غیرمستقیم بحث می‌شود، تعیین کنندگانِ علل مستقیم مراد است. به عبارت دیگر، برخی الگوهای رشد نشان می‌دهند که ایجاد سرمایه فیزیکی و انباشت مهارت‌ها و استفاده کارا از این دو، علل ثروت ملل هستند. اما اینکه چرا برخی کشورها سرمایه‌گذاری بیشتری می‌کنند و چرا تعدادی از آنها به فناوری و بهره‌وری بالاتری دست می‌یابند؟ پاسخ در عللی غیر مستقیم بر رشد، چون سیاست‌های دولت، نهادهای جامعه، عدالت و... می‌باشد. برخی از اقتصاددانان به نوعی عوامل نهادی و سرمایه‌های اجتماعی را برای تبیین رشد کشورها پیشنهاد می‌کنند. در این رابطه کشوری که سرمایه‌گذاری به صورت سرمایه را برای فعالیت، انتقال فناوری از خارج و تخصص و مهارت افراد جذب می‌کند، باید نهادها و قوانین آن به تولید گرایش داشته و اقتصاد آن برای تجارت بین‌المللی و رقابت در سطوح بازارهای جهانی باز باشد و در نهایت، نهادهای اقتصادی آن پایدار باشند. بنابراین زیرساخت یک اقتصاد، حکومت و مقررات آن و نهادهایی که به آنها قدرت می‌بخشند، از جمله عوامل تعیین‌کننده رشد اقتصادی هر کشوری هستند. علت عدم توفیق بسیاری از کشورهای در حال توسعه این است که از این ابزارها، سیاست‌ها و نهادها، شناخت کافی نداشته و استفاده مناسب از آنها به عمل نمی‌آورند.

۱-۴- راهبردها و الگوهای رشد اقتصادی

بی‌شک مسیرهای متعددی به سوی رشد اقتصادی مداوم وجود دارند. بدیهی است برخی از این راه‌ها ممکن است نرخ‌های رشد بالاتر و توزیع درآمد و ثروت عادلانه‌تری به ارمغان بیاورند. مجموعه‌ای از سیاست‌های طراحی شده برای ارتقاء رشد اقتصادی را که یا غیرمستقیم از طریق شکل‌دهی به ساختار انگیزه‌ها، یا به طور مستقیم از طریق توزیع منابع بین بخش‌های مختلف فرآیند تولید و نیز بین صاحبان گوناگون عوامل تولید، منابع را تخصیص می‌دهند، «راهبرد رشد» نامیده می‌شود. بسته به تخصیص منابع تولید شده، هر استراتژی و راهبرد رشد معینی سبب نرخ ویژه‌ای از رشد و توزیع خاصی از درآمد میان افراد خواهد شد. این اثرات بر نرخ رشد و توزیع درآمد، که مجموعاً می‌توانند به عنوان «الگوی رشد» ایجاد شده توسط راهبرد رشد تبیین شوند، تأثیری را که آن راهبرد بر نرخ کاهش فقر خواهد داشت معین می‌کند.

راهبردهای مختلف رشد در تأثیرشان بر فقر تفاوت خواهند داشت، زیرا آنها الگوهای مختلف رشد به وجود می‌آورند. استراتژی حداکثر کردن نرخ رشد، همیشه بهترین الگوی رشد موافق فقرا را ایجاد نمی‌کند. هرچند رشد، پشتیبان فقر است،

نه دشمن آن، اما استراتژی حداکثر کردن «نرخ رشد» لزوماً به معنای استراتژی رشد موافق فقرا نمی باشد. البته منطق اساسی «طرفداری از رشد» دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ این بود که استراتژی با هدف صریح حداکثر کردن «نرخ رشد» بهترین راهبرد برای کمک به فقرا است. در واقع، این راهبرد از مدل کلاسیک لوئیس الهام گرفت که به «رشد سریع، سپس توزیع عادلانه» قائل بود. اما به تدریج از مدل‌های جایگزین رادیکال و اصلاح گر «اول توزیع مجدد، سپس رشد»، «توزیع عادلانه همراه با رشد» و «نیازهای اساسی» در کشورهای در حال توسعه اتخاذ شده اند.

البته به صراحت باید گفته شود که تعداد کمی از کشورها راهبرد رشد مشخصی را دنبال کرده‌اند. آنها که چنین کرده‌اند، با قبول مجموعه منسجم و ذاتاً سازگاری از معیارهای اقتصادی نسبت به دیگران متمایز شده‌اند. این دسته از کشورها حداقل در گذشته یک روش قابل شناسایی برای مسائل رشد ایجاد کرده‌اند. بیشتر کشورهای در حال توسعه اغلب اوقات سردرگم هستند و ضد و نقیض عمل می‌کنند. آنها معجونی از راهبردها را به کار گرفته‌اند و بخش‌ها و قطعاتی از راهبردهای مختلف را سرهم کرده‌اند و با تغییر عقاید سیاسی، بی‌ثبات، بریده از هم و در حال تغییر هستند. سردرگمی در سیاست‌ها، ناسازگاری، سرهم‌بندی و فقدان ثبات هدف، از جمله موضوع‌های قابل بحث در اقتصاد سیاسی جدید می‌باشند. هرگاه روند رشد بلندمدت آغاز شود، به تدریج در مسیرهایی پیش خواهد رفت که از هر کشوری به کشور دیگر فرق می‌کند و الگوی خاص و بومی را پدید می‌آورد. الگوی رشد اقتصادی چین و هند با موارد مشابه در اروپا و ژاپن متفاوت است؛ همانطور که الگوی رشد انگلستان با الگوهای رشد ایالات متحده و آلمان تفاوت داشته و دارد.

به طور خلاصه، راهبرد رشد اقتصادی، مجموعه سیاست‌های مستقیم یا غیرمستقیم ارتقاء رشد اقتصادی است که منابع تولید را به بخش‌های گوناگون اقتصادی (کشاورزی، صنعت، خدمات و بخش جدید دانش) و به مناطق مختلف کشور تخصیص می‌دهد و سبب نرخ ویژه‌ای از رشد و توزیع خاصی از درآمد میان افراد خواهد شد. این اثرات بر نرخ رشد و توزیع درآمد تأثیری را که آن راهبرد بر نرخ کاهش فقر خواهد داشت، معین می‌کند.

۱-۵- حقایق رشد اقتصادی در جهان (معجزه‌ها و مصیبت‌ها)

اگر رشد اقتصادی ابزاری ضروری برای کاهش فقر باشد، در آن صورت، پرسش اساسی این است که وضعیت رشد در دهه‌های اخیر چگونه بوده است؟ آیا رشد در کشورهای در حال توسعه تحقق یافته است و همه آنها از نرخ رشد مثبت برخوردار بوده‌اند یا خیر؟ برخی از کشورها و مناطق جهان نه تنها رشد نداشته‌اند، بلکه تنزل هم کرده‌اند.

برای درک بهتر روند رشد اقتصادی، به آمارهای گزارش توسعه جهانی در دهه ۱۹۹۰ مراجعه می‌کنیم. در جدول ۱ ملاحظه می‌شود که کشورهای کم درآمد و فقیر دنیا در دهه ۱۹۹۰ از رشد سرانه ۰/۴ برخوردار بودند که نشان دهنده تداوم فقرشان است. کشورهای با درآمد متوسط و پردرآمد هم در این دهه نرخ رشد بالایی ندارند. بنابراین، از طریق رشد اقتصادی چندان قادر به مبارزه با فقر نمی‌باشند. البته از این هم از این نکته هم نباید غفلت کرد که کشورهای پردرآمد به علت حجم بالای درآمد سرانه اگر نرخ رشد ۴ تا ۵ درصدی هم داشته باشند، می‌توان گفت که رشد مناسبی برای اشتغال‌زایی و مبارزه با فقر است.

جدول ۱- نرخ رشد GDP سرانه کشورها

سال ۲۰۱۰ الی ۲۰۱۸	دهه ۱۹۹۰			دهه ۱۹۸۰			گروه کشورها
	نرخ رشد تولید ناخالص ملی سرانه	نرخ رشد جمعیت	نرخ رشد تولید ناخالص ملی	نرخ رشد تولید ناخالص ملی سرانه	نرخ رشد جمعیت	نرخ رشد تولید ناخالص ملی	
۱/۹	۰/۴	۲/۰	۲/۴	۲/۱	۲/۳	۴/۴	کم درآمد
۳/۰	۲/۳	۱/۱	۳/۴	۲/۴	۱/۶	۴/۰	درآمد متوسط به پایین
۳/۹	۲/۲	۱/۴	۳/۶	۱/۷	۱/۸	۲/۵	درآمد متوسط به بالا
۱/۷	۱/۸	۰/۶	۲/۴	۲/۵	۰/۶	۳/۱	پر درآمد

از لحاظ منطقه ای هم بررسی های آماری در جدول ۲ نشان می‌دهد که به جز کشورهای جنوب شرقی آسیا که دو دهه رشد سرانه ۶/۴ و ۶/۱ درصدی داشته‌اند، بقیه مناطق جهان از رشد مطلوبی برخوردار نبودند. اروپا در دهه ۹۰ در رکود بوده و آسیای مرکزی هم در بحران انتقال از اقتصاد متمرکز به اقتصاد آزاد قرار داشت. وضعیت آمریکای لاتین و خاورمیانه و

آفریقای شمالی نیز با رشد حدود یک درصدی مساعد نبود. اما بدتر از همه، رشد منفی فقیرترین منطقه جهان یعنی آفریقای پایین صحرا بود. در مجموع، جهان در این دوره بیش از یک درصد رشد سرانه، درآمد نداشت.

جدول ۲- نرخ رشد GDP سرانه مناطق عمده جغرافیایی جهان

گروه کشورها	دهه ۱۹۸۰			دهه ۱۹۹۰			نرخ رشد تولید ناخالص ملی سرانه
	نرخ رشد تولید ناخالص ملی	نرخ رشد جمعیت	نرخ رشد تولید ناخالص ملی سرانه	نرخ رشد تولید ناخالص ملی	نرخ رشد جمعیت	نرخ رشد تولید ناخالص ملی سرانه	
آسیای شرقی	۸/۰	۱/۶	۶/۴	۷/۴	۱/۳	۶/۱	۳/۶
اروپا و آسیای مرکزی	۲/۴	۰/۹	۱/۵	-۲/۷	۰/۲	-۲/۹	۱/۸
آمریکای لاتین	۱/۷	۲/۰	-۰/۳	۳/۴	۱/۷	۱/۷	۰/۷
خاورمیانه و آفریقای شمالی	۲/۰	۳/۱	-۱/۱	۳/۰	۲/۲	۰/۸	-۰/۸
جنوب آسیا	۵/۷	۲/۲	۳/۵	۵/۷	۱/۹	۳/۸	۵/۲
آفریقای پایین صحرا	۱/۷	۲/۹	-۱/۲	۲/۴	۲/۶	-۰/۲	-۰/۱
جهان	۳/۲	۱/۷	۱/۵	۲/۵	۱/۵	۱/۰	۱/۹

به طور دقیق تر و جزئی تر می‌توان به جدول ۳ نظر کرد که در مورد کشورهای خوش‌شانس و بدشانس از لحاظ وضعیت رشد سرانه اشاره می‌کند. چین و ویتنام در صدر کشورهای خوش‌شانس دهه ۱۹۹۰ بودند و کنگو و سیرالئون بدشانس‌ترین‌های این دهه بودند. البته در دهه ۱۹۹۰، کشورهای بلوک شرق سابق در اروپای شرقی و آسیای مرکزی بدون استثناء از رشد منفی از ۱۱/۳- تا ۰/۴- رنج می‌بردند و از فقر به سمت فلاکت تغییر جهت دادند.

جدول ۳- نرخ رشد GDP سرانه کشورهای خوش‌شانس و بدشانس (دهه ۱۹۹۰)

کشورهای خوش‌شانس	دهه ۱۹۹۰	سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۸	کشورهای بدشانس	دهه ۱۹۹۰	سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۸
چین	۹/۸	۶/۳	کنگو	-۸/۳	-۷/۳
ویتنام	۶/۳	۶	سیرالئون	-۷/۲	۱/۳
سنگاپور	۶/۱	۳	هائیتی	-۳/۸	۰/۴
شیلی	۵/۷	۲/۳	رواندا	-۳/۵	۵/۷

۲- توزیع شخصی

در همه جوامع بشری عدالت توزیعی همواره از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده و به خاطر آن در طول تاریخ، مسائل و منازعات اجتماعی بسیاری به وقوع پیوسته است، زیرا عدالت توزیعی با رفاه اقتصادی ارتباط تنگاتنگی داشته و دارد. از منظر رفاه اقتصادی آنچه که اهمیت دارد، توزیع شخصی است که شامل توزیع و بازتوزیع می‌گردد. به تخصیص درآمدی که بر اثر مبادلات مورد توافق طرفین در بازار انجام می‌پذیرد، «توزیع» اطلاق می‌شود؛ اما هنگامی که جامعه فرآیندهای اضافه‌بازاری یا غیربازاری را برای اصلاح و تعدیل آن توزیع خاص به کار می‌گیرد، آن را بازتوزیع یا «توزیع مجدد» می‌نامند.

منظور از توزیع شخصی، بررسی عناصر متشکله درآمدهای انفرادی و ابعاد نسبی این درآمدها است. در این حالت، یعنی توزیع میان افراد، موضوع توزیع شخصی (یا توزیع بنا بر ابعاد درآمد) است. در توزیع درآمد شخصی، توزیع درآمد میان افراد جامعه - بدون توجه به چگونگی دریافت سهم از درآمد کل - مورد بررسی قرار می‌گیرد. همچنین، در بحث از درآمد شخصی به طور مستقیم روی رفاه افراد انگشت گذاشته می‌شود. در این نگاه، یک شخص اگر درآمدش بسیار پایین باشد، «فقیر» است و این مسئله که وی درآمدش را از طریق دستمزد، اجاره یا سود به دست آورده است، اهمیتی ندارد. به همین قیاس، اگر درآمد شخص، صرفنظر از چگونگی دریافت آن، عالی باشد، او را «غنی» می‌گویند. بنابراین، توزیع شخصی درآمد با رفاه اقتصادی افراد ارتباط مستقیم دارد. از لحاظ منطقی، توزیع شخصی یا مسئله برابری اقتصادی در سه سطح برابری فرصت‌ها، برابری کارکردی، و برابری نهایی، مطرح می‌شود. دو سطح اول و سوم به بازتوزیع و سطح دوم به توزیع مربوط می‌شود.

۲-۱- برابری فرصت‌ها

در سطح برابری فرصت‌ها، تفسیرهای گوناگونی از توسعه شخصی صورت گرفته است. یک تفسیر از برابری فرصت‌ها بر اصل «عدم تبعیض» مبتنی است. اصل عدم تبعیض بیان می‌دارد که در رقابت برای موقعیت‌های اجتماعی، افراد را فقط

^۶ عدالت توزیعی به ادراک عدالت از تخصیص منابع مربوط می‌شود. این نوع عدالت بر ستاده‌ها (مثل افزایش حقوق)، قوانین تخصیص دهنده منابع و پایگاه اجتماعی افراد (مثل ارتقا به یک منصب اداری) تاکید دارد. عدالت توزیعی بر ادراک عادلانه بودن دریافتی‌های یک نفر در مبادلات اجتماعی دلالت دارد.

بایستی بر اساس صفات مرتبط با انجام وظایف آن موقعیت‌ها مورد قضاوت قرار داد و صفاتی چون نژاد یا جنسیت را نباید به حساب آورد.

تفسیر دوم، بر اصل «هم‌سطح کردن عرصه بازی» مبتنی است. اصل هم‌سطح کردن عرصه بازی بیان می‌دارد که جامعه بایستی هر آنچه که در توان دارد، در راستای هم‌سطح کردن عرصه بازی انجام دهد تا افرادی که درجات یکسانی از تلاش را اعمال می‌کنند، به دستاورد برابری نیز - صرف نظر از شرایطشان - نایل آیند.

نتیجه برابری فرصت‌ها در توزیع عادلانه امکانات و فرصت‌ها برای همه مناطق کشور، اعم از محروم و برخوردار و برای همه اقشار، اعم از زن و مرد، سفید و سیاه، شهری روستایی و... ظاهر می‌شود.

۲-۲- برابری کارکردی

منظور از برابری کارکردی یا توزیع درآمد ملی بر عوامل تولید یا توزیع بر حسب کارکرد، توزیع درآمد به تناسب کارکرد عوامل تولیدی دریافت‌کننده درآمد مبتنی است. درآمد ملی مجموع درآمدهایی است که به عنوان پاداش مشارکت در عملیات تولیدی طی دوره بررسی عاید عوامل تولید می‌شود. مزد و اجاره بها، بهره و سود، به ترتیب درآمد دریافتی عاملان تولید است در برابر کاری که انجام داده‌اند؛ سرمایه‌ای که به وام گرفته‌اند یا به کار برده‌اند و فعالیت تصدی که به آن مبادرت ورزیده‌اند. بنابراین، منظور از توزیع درآمد بر عوامل تولید یا بر حسب کارکرد توزیع درآمد به تناسب عوامل تولیدی دریافت‌کننده درآمد مبتنی است. در این مفهوم، درآمد میان اجاره، دستمزد، سود و مدیریت تقسیم می‌شود. حال، هرگاه درآمد ملی به نحوی بین عوامل تولید توزیع شود که به طور نسبی رضایت خاطر آنها برآورده شود، می‌گویند برابری کارکردی برقرار است. بدیهی است که برابری کارکردی در نظام‌های اقتصادی گوناگون معیارهای خاص خود را دارد. در نظام سرمایه‌داری، بیشترین اهمیت به عامل **کارفرمایی** داده شده است و وی صاحب درآمد باقیمانده (سود) است. در نظام **سوسیالیستی**، منفعت حقیقی از آن **دولت** است. اما در سیستم اسلامی، سهم بری عوامل تولید بر مبنای حقوقی و ارزش‌های ویژه‌ای است که در مجموع نابرابری درآمدها در آن کمتر از سایر نظام‌ها است. شهید صدر (ره) از این مرحله از توزیع شخصی، با عنوان «عدالت توزیعی در مرحله پس از تولید» نام برده است.

۲-۳- برابری نهایی یا برابری در نتیجه

از دیدگاه شهید صدر (ره)، برابری در نتیجه، به معنای توازن اجتماعی یا همسنگی در مصرف (نه درآمد) است. این مرحله از توزیع شخصی، با عنوان «توزیع مجدد درآمد» نامیده می‌شود. توزیع مجدد به دلیل این که مستلزم دخالت‌های غیرقابل تحمل در آزادی‌های شخصی است، باید با احتیاط انجام پذیرد، زیرا ممکن است کارایی را کاهش دهد. تأثیر عمده باز توزیع گسترده درآمد روی انگیزه‌ها و در نهایت روی تولید است. مانع و مشکل دیگر توزیع مجدد فراگیر، آثار آن بر انگیزه‌های دریافت‌کنندگان است. اگر به شخص فقیری زیاد و مرتباً کمک شود، دائماً این خطر بالقوه وجود دارد که این فقیر، با علم کامل به وجود کسی که همیشه می‌تواند برای کمک، دست به دامنش شود، از جد و جهد و تلاش جدی دست بکشد. بنابراین، اگر توزیع مجدد در مقیاس وسیع و نسنجیده اجرا شود هم دریافت‌کنندگان و هم اهدا کنندگان از تلاش‌های مولد خود خواهند کاست و جامعه به جای رفاه، دچار نابرابری و فقر خواهد شد (تضاد کارایی و عدالت مالیاتی).

۲-۴- عوامل موثر بر توزیع شخصی و نابرابری

توزیع شخصی در آمد به مجموعه عواملی بدین شرح بستگی پیدا می‌کند:

- ۱) عواملی که نرخ پاداش عوامل تولید را معین می‌کنند. به طور مثال، دستمزد و حقوق افراد با یکدیگر متفاوت است. صرف نظر از عوامل ژنتیک، محیطی، پارتی بازی و میزان تلاش جمعی خانواده (کار زن و شوهر در بیرون از خانه)، آنچه از لحاظ اقتصادی موجب تفاوت دستمزدها می‌شود، مطلوبیت و عدم مطلوبیت مشاغل است. ممکن است در شغل‌هایی مانند گل فروشی نسبت به کار در معدن دستمزد پایین تر باشد.
- ۲) عواملی که توزیع منابع گوناگون تولید (مثلاً مالکیت خصوصی وسایل تولید) را میان اعضای جامعه تصدی می‌کند. در واقع، عامل عمده تفاوت و نابرابری، درآمدهای ناشی از مالکیت و ارث است.
- ۳) عواملی که در سیاست‌های توزیع مجدد درآمدها موثر می‌باشند.

بنابراین، بررسی توزیع شخصی نه فقط نقش عوامل اقتصادی، بلکه به خصوص اهمیت عوامل حقوقی و اجتماعی حاکم بر بیش و کم نابرابری درآمدها را آشکار می‌کند. نابرابری‌های درآمدی فقط ناشی از نابرابری‌های کارایی و بهره‌وری نیست و اگر تنها اختلاف در موفقیت را بیان کند، به طور نسبی پذیرفتنی است. همچنین، این نابرابری از توزیع نابرابر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید نتیجه می‌شود و این مالکیت نشان‌دهنده‌های حقوقی (نظام مالکیت و ارث) را بر خود دارد و تحت تاثیر عوامل اجتماعی (روابط میان طبقات اجتماعی) قرار می‌گیرد (نابرابری‌های ناشی از مالکیت). برخی از درآمدها از کوشش شخصی و از کار افراد ذینفع ناشی می‌شود، حال آنکه برخی از درآمدهای دیگر بدون هرگونه کار آشکار (بهره و سود) به دست می‌آید. به این ترتیب، تقسیم «درآمدهای کار» و درآمدهای «بدون کار» باید انجام گیرد. از سوی دیگر، دوگانگی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، نابرابری‌های شهر و روستا و نابرابری‌های شمال و جنوب را ایجاد کرده است که سیاست‌های توزیع مناسب خود را می‌طلبد.

مکتب اقتصادی اسلام با وضع قوانین توزیعی مبتنی بر کار و ایجاد فضای برابر برای مسابقه همه افراد و وضع سیاست‌های مالی و پولی عادلانه از یک سو و ترغیب مردم به انفاق^۷ از سوی دیگر عوامل افزایش نابرابری را تضعیف می‌کند.

۲-۵- شاخص‌های نابرابری

در مورد عوامل مؤثر بر نابرابری قبلاً مطالبی گفته شد، روشن است که توزیع درآمد در یک جامعه نمی‌تواند به صورت کاملاً برابر صورت گیرد. به هر حال عده‌ای بخش بیشتری از درآمد جامعه را می‌برند و گروهی سهم کمتر دارند. ولی قبول اینکه توزیع درآمد عملاً در کلیه جوامع به صورت نابرابر باشد، به معنی این نیست که این نابرابری در همه جا مشابه و یکسان می‌باشد. روش‌های گوناگونی برای اندازه‌گیری نابرابری درآمد وجود دارد. در این نوشته، به سه شاخص به طور اختصار اشاره می‌کنیم.

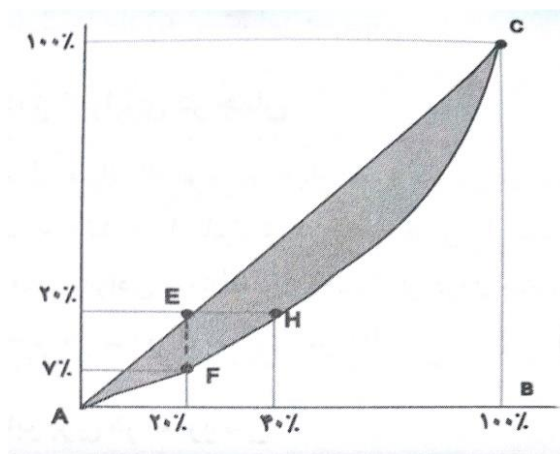
^۷ اصطلاح انفاق در قرآن و کتب اسلامی به معنی بخشش مال به فقیران برای کسب رضای خدا است.

۲-۵-۱- سهم درآمد کل غنی‌ترین ۱۰٪ جمعیت به عنوان یک نسبت به درآمد کل فقیرترین ۱۰٪ (یا ۲۰٪ غنی‌ترین به ۲۰٪ فقیرترین)

اگر فرض کنیم که کلیه اطلاعات را از درآمد افراد جامعه داشته باشیم، با تقسیم درآمد خانوارها بر تعداد آنها، درآمد سرانه را به دست می‌آوریم؛ آنگاه کلیه خانوارها را بر اساس پردرآمدترین افراد به پایین‌ترین مرتب و سپس کلیه جامعه را به ۱۰ یا ۵ بخش تقسیم می‌کنیم، گروه درون هر بخش از تقسیم بندی، صاحب سهمی از درآمد جامعه می‌باشد و به این طریق می‌توان اطلاع از نحوه توزیع درآمد جامعه به دست آورد. یکی از معروف‌ترین این بخش‌بندی‌ها، بخشک‌های درآمد و دهک‌های درآمدی است. انتخاب دهک یا پنچک به پرسشی که قرار است روشن شود، بستگی دارد. مثلاً اگر پرسش این است که فقیرترین دهک در ارتباط با غنی‌ترین دهک چطور قرار می‌گیرند؟ نسبت ۱۰ به ۱۰ مفید است.

۲-۵-۲- منحنی لورنز

مارکس اتو لورنز، آماردان آمریکایی، با رسم یک منحنی در سال ۱۹۰۵ به استخراج نوعی شاخص نابرابری دست یافت. در محور افقی، درصد جمعیت (به طور مثال) پنچک‌های درآمدی و در محور عمودی، در سطح درآمد یا ثروت این گروه‌ها نشان داده می‌شود. لورنز یک شکل مربعی ساخت، به صورتی که خط ۴۵ درجه داخل آن نوعی برابری کامل را نشان می‌دهد؛ زیرا در این چهارچوب، هر پنچک درآمدی مثلاً درصدی از درآمد یا ثروت را به خود اختصاص داده‌اند. بدیهی است وضع توزیع درآمد نمی‌تواند هیچ‌گاه روی خط ۴۵ درجه باشد. نمودار ذیل چگونگی استخراج هندسی منحنی لورنز را نشان می‌دهد.



نمودار ۱- منحنی لورنز

نقطه E روی خط ۴۵ درجه و نقطه F روی خط منحنی لورنز را مقایسه کنید. نقطه E برابری کامل را می‌رساند، زیرا ۲۰ درصد جمعیت ۲۰ درصد درآمد را به خود اختصاص داده‌اند؛ اما در نقطه F که روی منحنی لورنز قرار دارد، همان ۲۰ درصد جمعیت فقط ۷ درصد درآمد یا ثروت جامعه را در اختیار دارند. حال اگر ۲۰ درصد بعدی جمعیت به طور مثال ۱۳ درصد درآمد را داشته باشند، نقطه H روی منحنی لورنز به دست می‌آید که نشانگر این است ۴۰ درصد جمعیت فقط ۲۰ درصد درآمد را به خود اختصاص داده‌اند. بدین ترتیب، منحنی لورنز از رسم نقاط A، F، ... به دست می‌آید. بدیهی است هرچه منحنی لورنز نسبت به خط ۴۵ درجه فاصله بیشتری داشته باشد، شاهد نابرابری بیشتری خواهیم بود.

۲-۵-۳- ضریب جینی

آمارشناس دیگری به نام جینی با استفاده از منحنی لورنز نوعی ضریب نابرابری از لحاظ عددی به دست آورده است. او با تقسیم مساحت زیر خط ۴۵ درجه و منحنی لورنز بر کل مساحت مثلث زیر خط ۴۵ درجه - که در نمودار فوق به صورت ABC مشخص شده است - شاخصی به دست آورده که به خاطر نامش به «ضریب جینی» یا نسبت تمرکز جینی معروف شده است. ملاحظه می‌شود که هرچه فاصله خط ۴۵ درجه و منحنی لورنز بیشتر باشد، مقدار ضریب جینی بزرگتر خواهد بود و لذا رقم بزرگتر ضریب جینی به معنای نابرابری بیشتر است. ضریب جینی یک اندازه‌گیری عددی، از مجموع نابرابری درآمدی است که بین صفر (در حالت برابری کامل) و یک (در حالت نابرابری کامل) تغییر می‌کند. هرچه ارزش این ضریب بیشتر باشد، میزان نابرابری در توزیع درآمدها بیشتر است و هرچه ارزش این ضریب کمتر باشد، توزیع درآمدها عادلانه‌تر است. ضریب جینی برای کشورهایایی که توزیع درآمد بسیار نابرابری دارند عموماً بین ۰/۵ تا ۰/۷ است. در حالی که در کشورهایایی که توزیع درآمد نسبتاً عادلانه است، این ضریب بین ۰/۲ تا ۰/۳۵ است.

جدول ۴- ضریب جینی کشورهای منتخب در سال ۲۰۱۸

پاکستان: ۰/۳۲	فرانسه: ۰/۳۲	آمریکا: ۰/۴۱	ترکیه: ۰/۴۲
امارات: ۰/۲۶	دانمارک: ۰/۲۸	چین: ۰/۳۸	ایران: ۰/۴۲

۲-۶- حقایق نابرابری در جهان

به طور معمول مسئله نابرابری در چهار قلمرو بررسی می‌شود این چهار قلمرو به ترتیب عبارتند از: ۱- نابرابری در قلمرو ملی؛ ۲- نابرابری در قلمرو بین گروه‌های قومی، نژادی و منطقه‌ای؛ ۳- نابرابری درون خانوار بین جنس زن و مرد و بین دختر و پسر؛ ۴- نابرابری بین الملل.

۲-۶-۱- نابرابری در قلمرو ملی

نابرابری در قلمرو ملی، موضوع اصلی بحث ما می‌باشد. مقایسه برخی شاخص‌های نابرابری در ایران با سایر کشورها، اعم از توسعه یافته و در حال توسعه، نشان می‌دهد که علیرغم تأکید دین مبین اسلام بر لزوم برابری و عدالت در جامعه اسلامی، شاخص‌های نابرابری توزیع ثروت در ایران نزدیک به کشور آمریکا با نظام سرمایه‌داری می‌باشد. بنابراین، ضروری است که این شاخص‌ها بهبود پیدا کند. این مهم از طریق سیاست‌های حمایتی و بازتوزیعی به منظور افزایش سهم دهک‌های پایین و سیاست‌های کارآمد مالیاتی به منظور کاهش سهم دهک‌های ثروتمند تحقق خواهد یافت.

جدول ۵- مقایسه برخی شاخص‌های نابرابری در ایران و کشورهای منتخب

نسبت درآمد دهک بالا به دهک پایین	ضریب جینی سال ۲۰۱۸	نام کشورها	
۲۵/۸	٪۳۳	سوئیس	کشورهای توسعه یافته
۲۶/۷	٪۳۲	فرانسه	
۳۰/۸	٪۴۱	آمریکا	
۲۶/۴	٪۳۳	ژاپن	
۲۶/۹	٪۳۱	پاکستان	کشورهای در حال توسعه
۳۲/۶	٪۴۲	ترکیه	
۲۳/۷	٪۲۹	عراق	
۳۲/۵	٪۴۲	ایران	

۲-۶-۲- نابرابری در قلمرو بین گروه‌های قومی و نژادی

نابرابری در قلمرو بین گروه‌های قومی، نژادی و منطقه‌ای، امروزه توجه زیادی را به خود جلب کرده است. در ایالات متحده آمریکا، آفریقای مرکزی و کشورهای که از اقوام و نژادهای گوناگون تشکیل شده‌اند، مبحث نابرابری قومی و نژادی از اهمیت قابل توجهی برخوردار شده است. نابرابری منطقه‌ای نیز درون هر کشور از مسائل حائز اهمیت می‌باشد.

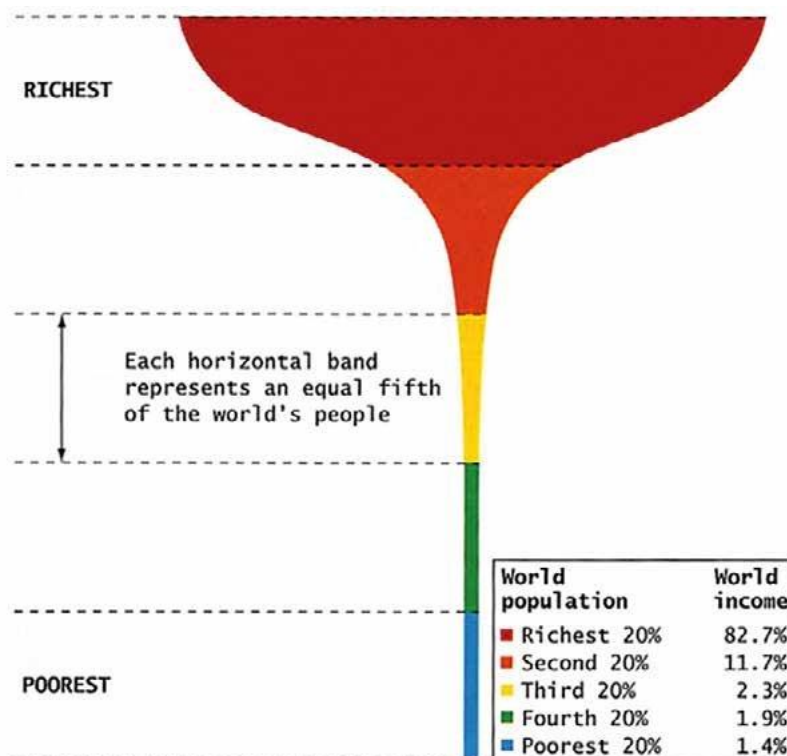
البته چون در اینجا مسئله اصلی ما نابرابری در قلمرو ملی است، آمارهای مربوط به نابرابری‌های قومی، نژادی و منطقه‌ای و همین‌طور نابرابری‌های جنسیتی درون خانوارها را ارائه نمی‌کنیم.

۲-۶-۳- نابرابری جنسی درون خانوارها

ممکن است نابرابری جنسی درون خانواده‌ها، افراد مونث را در وضعیت رفاهی بدتری نسبت به افراد مذکر قرار دهد. این مسئله به خصوص در آسیای جنوبی بسیار شدید است. اولین بار آمارتیا سن در این زمینه تحقیق جدی انجام داده است.

۲-۶-۴- نابرابری در سطح بین‌المللی

آنچه در این قسمت مورد توجه ما می‌باشد، مسئله نابرابری بین‌المللی است. امروز جهان جای بسیار نابرابری است. شکل زیر توزیع درآمد جهان را نشان می‌دهد. جمعیت جهان به پنج پنجهک تقسیم شده است، که ثروتمندترین پنجهک ۸۳ درصد درآمد دنیا را به خود اختصاص داده‌اند، درحالی‌که پنجهک فقیر فقط ۱/۴ درصد درآمد دنیا را دارد. متأسفانه هر چقدر دنیا ثروتمندتر می‌شود، وضعیت نابرابری بدتر می‌شود. در دهه ۱۹۶۰ میلادی درآمد پنجهک ثروتمند ۳۰ برابر پنجهک فقیر دنیا بود اما امروز این نسبت ۸۰ برابر شده است.



نمودار ۲- نابرابری در جهان

۳- فقر

فقر، بزرگترین رنجی است که همواره قرین بشر بوده و از حقایق مزمنی است که قرن‌ها جزء سرنوشت و تقدیر انسانی به شمار می‌آمده و در هر عصری به نحوی با آن دست و پنجه نرم می‌کردند. اما به جز برهه‌هایی از دوران باشکوه صدر اسلام و تمدن اسلامی، که بنا به نقل فقیری وجود نداشت تا از بیت‌المال زکات دریافت کند، بشر همواره در مبارزه با این پدیده شوم مشکل داشته و تا صنعتی شدن و رشد اقتصادی بلند مدت نیز نتوانست آنطور که دلخواه باشد، ریشه فقر را از بن بر کند. البته رشد اقتصادی و انقلاب صنعتی و آگاهی فقرا از پیشرفت‌های مادی سبب شده است که آنها در حال حاضر فقر خویش را کشف کنند و به دنبال رفع آن از هر طریق ممکن باشند. مهاجرت به شهرها و کشورهای ثروتمند، یکی از پیامدهای این کشف است.

۳-۱- گزارش فقر در جهان

به طور کلی از اوایل قرن نوزدهم میلادی تفاوت میان نحوه زندگی مردم مناطق مختلف جهان شناخته شد و بروز نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها و عواقب آن، اندیشمندان و نظریه پردازان را به ارائه فرضیه‌هایی پیرامون علل و عوامل موثر در پیدایش فقر واداشت. این تلاش‌ها به ویژه پس از جنگ جهانی دوم و کشف فقر فزاینده کشورهای جهان سوم اوج گرفت. راهبردهای رشد اقتصادی، رشد اقتصادی همراه با توزیع، و راهبرد نیازهای اساسی و... به منظور بهبود شرایط زندگی مردم این کشورها طراحی شدند، اما متأسفانه آثار توزیعی این راهبردها آنچنان که باید سرریز نشد و موجب در حاشیه قرار گرفتن کثیری از مردم و گسترش پدیده فقر انبوه شد. در دهه ۱۹۸۰ نیز با اتخاذ سیاست‌های تعدیل، این اکثریت خاموش به فراموشی سپرده شد تا جایی که بانک جهانی این دهه را «دهه از دست رفته برای فقرا» نامید. نتیجه این راهبردها بر اساس برآورد بانک جهانی در سال ۱۹۹۰ وجود بیش از ۱/۳ میلیارد انسان فقیر در این کشورها است. از این رو برای حل این معضل، دهه ۱۹۹۰ را دهه «جنگ با فقر» یا دهه تغییر راهبردهای توسعه از راهبردهای رشد به راهبردهای فقرزدایی نامیدند. در واقع، به دنبال چند سال فشار از سوی گروه‌های بشردوستانه و کشورهایی که از پیامدهای غیر انسانی تعدیل ساختاری مشوش شدند، بانک جهانی گزارش توسعه جهانی را در مورد فقر منتشر کرد. بر خلاف حرکت معمول چنین

گزارش‌هایی، این گزارش فقط به نمایش موضوع در توسعه بین‌المللی نپرداخت، بلکه پژوهشی داشت که بسیار فراتر از حرکت اولیه‌اش صدا کرد. این گزارش مبنایی شد برای دامنه‌ای از تغییرات سیاسی که عملیات را نه فقط از بانک جهانی بلکه از همه بنگاه‌های توسعه اصلاح کرد. بانک در کشورهای فقیرتر در حال توسعه، به منظور گردآوری داده‌ها حرکتی آغاز کرد (ابعاد اجتماعی مطالعات تعدیل) که برای اولین بار آمارهای سالانه درباره فقر کشورهای در حال توسعه در دسترس عموم قرار گرفت.

در کمیته جهانی برای توسعه اجتماعی در ۱۹۹۵، سران دولت‌ها و حکومت‌ها از ۱۸۰ کشور خود را به «قاعده‌مند کردن یا تقویت کردن برنامه‌های ملی حذف فقر برای نشانه گرفتن علل ساختاری فقر» متعهد کردند. در واکنش به این چالش، UNDP با حمایت از دولت نروژ و دیگر اعطا کنندگان کمک دوجانبه، برنامه ابتکاری راهبردهای فقر، در ۱۹۹۶ اقدام کرد. هدف این اقدام کمک به کشورها در تحلیل اندازه فقر و تعیین کنندگان آن و در قاعده‌مند کردن سیاست‌ها و راهبردهای ملی با هدف کاهش فقر بود.

در خلال سال ۲۰۰۰، UNDP ارزیابی عمیقی از راهبردهای اولیه فقر خود انجام داد که تأثیرش را در ۱۸ کشور بررسی کرد. نتیجه این ارزیابی در کتابی با عنوان «انتخاب‌هایی برای فقرا: درس‌هایی از راهبردهای ملی فقر» عرضه شد؛ که خلاصه شماری از یافته‌ها درباره قواعد و دلالت‌های راهبردهای کاهش فقر تا آن زمان بود. از پایان ۱۹۹۰ بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول مقالات راهبرد کاهش فقر را اساس بخشش دیون و اعطای وام انحصاری جدید قرار داده است. در سمینار هزاره سازمان ملل که سپتامبر ۲۰۰۰ در نیویورک برگزار شد، دولت‌ها از کشورهای شرکت کننده مؤکداً خواستند که به تعهدات خود که قبلاً برای کاهش فقر اتخاذ کرده بودند، پایبند بوده و نیز هدف جدیدی را تا سال ۲۰۱۵ برای نصف کردن نسبت فقرای با درآمد کمتر از یک دلار در روز، که از گرسنگی رنج می‌برند یا آب آشامیدنی سالم ندارند، اتخاذ کنند.

این همگرایی در اندیشه توسعه در مورد نیاز به کاهش فقر، بی سابقه است. در همان حال که دولت‌ها و بنگاه‌های کمک کننده به طور مشابه اهداف کاهش فقر را پذیرفته‌اند، با این وجود وفاق یکسانی درباره چگونگی رسیدن به آن

هدف‌ها وجود ندارد. نوعاً بحث متمرکز می‌شود برای این پرسش که «چه چیزی عملاً رشد موافق فقرا می‌باشد؟» و فاقی عمومی وجود دارد که رشد در تولید ناخالص داخلی، اگر تنها شرط لازم برای کاهش فقر نباشد، مطمئناً نقش مهمی در موفقیت آن دارد. اما شناختی فزاینده نیز وجود دارد که کشورهای فقیر و نابرابری موفق بوده‌اند، رشد را با اجرای سیاست‌های ویژه برای این هدف (کاهش فقر و نابرابری) عملی کرده‌اند، نه به عنوان اثر خود به خودی رشد.

با این وجود سازمان ملل متحد در گزارش سال ۲۰۰۳ خود می‌گوید: کشورهای غنی جهان به سرعت فرصت را برای عمل به تعهدات خود در قبال کشورهای فقیر از دست می‌دهند. علی‌رغم تلاش‌های هماهنگ بین‌المللی پس از سال ۲۰۰۰، اخیراً برخی از کشورهای فقیر بار دیگر سیر نزولی به سوی وضعیت بدتر را آغاز کرده‌اند.

به گفته سازمان ملل شمار افرادی که روزگار خود را در شرایط بسیار بد زاغه‌نشین‌ها سپری می‌کنند به تقریباً یک میلیارد نفر، یعنی یک ششم جمعیت جهان، رسیده است. سازمان ملل معتقد است بدون اعمال تغییرات بنیادی، شمار این افراد طی ۳۰ سال آینده دو برابر خواهد شد. این سازمان می‌گوید تا سال ۲۰۵۰ ممکن است سه و نیم میلیارد نفر از جمعیت ۶ میلیاردی شهرنشین در زاغه‌ها زندگی کنند. رئیس برنامه مسکن انسانی سازمان ملل می‌گوید ادامه رشد و نمو زاغه‌ها مایه شرمساری جهانیان است. مدیرعامل برنامه اسکان سازمان ملل می‌گوید:

در زمینه سیاست‌گذاری، راه حل اولیه ما تاکید بر نیاز به وجود اراده سیاسی است. همه ما باید از وجود این محله‌های بی‌حساب و کتاب در شهرهایمان شرم‌منده باشیم. باید تشخیص دهیم که فقرا به عنوان مردمانی سخت‌کوش و درستکار، یک ثروت هستند. اما با وجود سیاست‌هایی که آنها را دلسرد می‌کند، چگونه انتظار داریم اوضاع خود را بهبود بخشند؟

۳-۲- ماهیت فقر

فقر به چه معنا است؟ آیا به معنای فقدان درآمد است یا فراتر از آن می‌باشد؟ برخی قائلند که فقر پدیده چند بعدی است و فراتر از فقدان درآمد می‌باشد. آنها معتقدند که از لحاظ اقتصادی، فقرا تنها از درآمد و دارایی محروم نیستند، بلکه از فرصت‌های آموزشی، ارتباطاتی و خویشاوندی نیز کم بهره یا بی‌بهره‌اند. بهداشت فقیرانه، که نتیجه تغذیه و خدمات بهداشتی ناکافی است، چشم انداز آنها را برای کار و محقق کردن ظرفیت ذهنی و جسمی‌شان محدود می‌کند. این وضعیت

شکننده با عدم امنیت قضایی بدتر می‌شود. زندگی در شرایط حاشیه‌ای از یکسو و غم فقدان دارایی قابل اتکاء از سوی دیگر، آنها را در برابر شوک‌ها و مخاطره‌های غیر قابل پیش‌بینی به شدت آسیب‌پذیر می‌کند.

۳-۲-۱- معنای لغوی فقر

فقر در لغت، نداشتن مایحتاج است. بنابر این، فقرا مردم مسکین و بی‌چیز را گویند؛ کسانی که حرفه‌ای ندارند یا صاحبان حرفه که حرفه آنها زندگیشان را کفایت نکند. از دیدگاه طبرسی، فقر یعنی «حاجت» و فقیر یعنی «حاجتمند». احتیاج را از آن جهت فقر گفته‌اند که آن به منزله شکسته شدن ستون فقرات در سختی رسیدن به مراد است. مرحوم نراقی می‌نویسد: فقر، موجود نبودن و فقدان اموالی است که در زندگی به آنها نیاز باشد.

۳-۲-۲- معنای فقهی فقر

برخلاف نگاه عرفی که مردم را به سه طبقه فقیر، متوسط و ثروتمند تقسیم می‌کند، فقه در مبحث زکات، جامعه را به دو گروه «فقیر» و «غنی» تقسیم می‌کند. فقیر کسی است که درآمد سالیانه او زندگی متعارف و تامین نیازمندی‌های اساسی و رفاهی را کفاف نمی‌کند. اما غنی آن است که با تکیه بر درآمد سالیانه خویش می‌تواند این امور را تامین کند. بنابراین از منظر فقه طبقات متوسط و ثروتمند که زندگی خود را می‌توانند به‌طور آبرومندانه اداره کنند، فقیر محسوب نشده و غنی هستند.

اما فقر فقهی نیز دو نوع است:

الف) فقر مطلق: کمبود یا فقدان نیازهای اساسی زندگی؛

ب) فقر نسبی: کمبود یا فقدان سطح میانگین امکانات رفاهی جامعه.

در مباحث زکات، دو نوع فقیر مطلق و یک نوع نفر فقیر نسبی شناسایی می‌شود. در این مباحث، ملاک رفع فقر و پرداخت زکات، رفع فقر نسبی معرفی می‌شود. به تعبیر دیگر، رفع فقر مطلق مسلم است.

نوع اول فقیر مطلق، مسکین یا بینوای مستأصلی است که به تمام معنا به کمک دیگران نیازمند است. این معنا از مسکنت به معنای خضوع اخذ شده است زیرا چنین فقیری را ذلت فقر خاضع می‌کند. بنابراین، مسکین کسی است که ذلت فقر او

را به اظهار و درخواست از دیگران مجبور می‌کند. اما نوع دوم، فقیر مطلق کسی است که با وجود کمبود مخارج ضروری سالیانه اش، آن را اظهار نمی‌کند.

فقیر نسبی از دیدگاه فقهی کسی است که کمتر از حد «رفاه عمومی» برخوردار سالیانه دارد. آیات و روایات فراوانی وجود دارند که بی‌نیاز شدن را هدف زکات عنوان می‌کنند، لذا علاوه بر نیازهای اساسی، مواردی از قبیل ازدواج، دادن صدقه، حج رفتن، داشتن خانه، خدمتکار و مرکب را که در روزگار صدور این احادیث، داشتن این امور جزء میانگین سطح زندگی محسوب می‌شده و اگر کسی با دارا بودن آنها از اداره زندگی خود عاجز بوده جزء فقیران به حساب آمده و می‌توانسته از زکات برخوردار شود و مجبور به فروش خانه، خدمتکار و مرکب سرمایه‌ای (نه مصرفی) نبوده است تا بتواند هزینه زندگی روزمره خانواده خود را از این طریق به دست آورد.

۳-۲-۳- معنای اقتصادی فقر

در علم اقتصاد و اقتصاد توسعه، فقر را گوناگون معنا می‌کنند. گاهی فقر عمومی و فقر **موردی** معنا می‌شود. فقر موردی در کشورهای پیشرفته و توسعه یافته معنا شده است که بخش کمی از مردمی که نمی‌توانند نیازهای اساسی خودشان را تامین کنند به طور موردی، فقیر تعریف می‌شوند. اما **فقر عمومی**، فقر در کشورهای عقب مانده و با تکنولوژی کشاورزی معنا شده که بیشتر مردم در روستاها و در بخش کشاورزی گذران می‌کنند و درآمد سرانه بسیار پایینی دارد. اما امروزه که بیشتر کشورها در حال توسعه هستند و از جامعه کشاورزی عبور کرده‌اند و مشکلشان این است که رشد اقتصادی کافی نداشته و نابرابری فزاینده‌ای دارند و نهادها و سیاست‌های مناسبی هم برای مهار فقر و نابرابری ندارند و با چالش جهانی شدن و باز شدن درهای اقتصاد مواجهند، فقر چگونه معنا شود تا متعاقب آن بتوان با این نوع فقر به طور مناسب مبارزه کرد؟ از این لحاظ، فقر را به دو نوع اصلی تقسیم می‌کنند: ۱. فقر مزمن و دائمی؛ و ۲. فقر گذرا و موقتی.

فقر مزمن و دائمی به معنای فقدان سرمایه است. مهمترین سرمایه‌ها عبارتند از: سرمایه فیزیکی، سرمایه مالی و سرمایه انسانی. کسانی که فاقد ابزار تولید ساده‌ای مانند بیل و کلنگ یا فاقد پول و دسترسی به اعتبارها یا فاقد آموزش و

مهارت های فنی و حرفه ای باشند در فقر مزمن و دائمی به سر می‌برند. فقر مزمن در ارتباط است با برخی از گروه‌های فقیر که از ابتدای زندگی فقیر متولد شده و در تمام طول حیات با فقر زندگی کرده و هیچ گونه تحول و تحرک صعودی در وضعیت آنان پیدا نشده، به طوری که ممکن است آنان وارث این وضعیت از نسل قبل و انتقال دهنده آن به نسل بعد باشند. اما **فقر موقتی** در شرایط ویژه و به دنبال شرایط نامساعد اقلیمی و بلایای طبیعی و پیش بینی نشده مانند زلزله، سیل، خشکسالی و یا حوادثی از قبیل جنگ و محاصره اقتصادی، بحران های اقتصادی و اجتماعی، جهانی سازی، سیاست‌های غلط اقتصادی دولت‌ها یا ورشکستگی و آتش سوزی و غیره رخ می‌دهد، ولی ممکن است به سرعت جبران شده و وضعیت بهتر شود. فقر موقت را می‌توان آسیب‌پذیری معنا کرد. فقط با ریسک‌ها و شوک‌ها در ارتباط است و راهبردهای خاصی برای بهبود آن وجود دارد. اما فقر مزمن عمدتاً با فقدان انواع سرمایه‌ها مرتبط است. راهبردهای اصلی کاهش فقر و رشد موافق فقرا برای فقر مزمن طراحی شده است.

برای فهم بهتر فقر مزمن و موقت می‌بایست در مورد مفهوم دارایی‌ها و درآمدهای ناشی از آن‌ها نگرش جدیدی ایجاد شود. می‌دانیم که افراد به انواع دارایی‌های گوناگون دسترسی دارند و این دارایی‌ها بازده‌هایی با نرخ‌های گوناگون ایجاد می‌کند برای هر فرد یا خانواری سطح دارایی‌ها و درآمدها و سطح تغییر پذیری بازده‌ها و رفاه را تعیین می‌کنند. به تعبیر دیگر، انواع سرمایه‌ها در هر جامعه‌ای وجود دارند و هر سرمایه‌ای نرخ بازدهی خاصی دارد و این سرمایه‌ها و نرخ بازدهی آنها در معرض تغییرات و مخاطره‌های گوناگون قرار دارند. هرگاه افراد فاقد این سرمایه‌ها باشند یا به مقدار ناکافی از آنها برخوردار باشند، قرین فقر مزمن و دائمی هستند؛ اما اگر سرمایه آنها در معرض مخاطره‌های گوناگون باشد یا نرخ بازده سرمایه‌ها دچار تغییرات خرد کننده و نامساعد شود، در آن صورت فقر گذرا و موقتی گریبان افراد را می‌گیرد. آنچه اهمیت دارد این است که درک کنیم که بازده سرمایه‌های فیزیکی، انسانی، مالی و تغییر پذیری در این بازده‌ها به وسیله دامنه‌ای از عوامل غیر بازاری، یعنی سرمایه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تعیین می‌شوند.